

«جنش آذربایجان برای یکپارچگی و دمکراسی ایران»؟!

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

«جنش آذربایجان برای یکپارچگی و دمکراسی ایران»؟! اولین بیانیه به نام «جنش آذربایجان» در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۸۷، در سایت‌های اینترنتی منتشر شده است.

نویسندگان این بیانیه، تیر دیگری نیز تحت عنوان «آذربایجانی تضمین کننده آزادی، دمکراسی و یکپارچگی ایران» برای بیانیه خود انتخاب کرده‌اند. با خواندن این بیانیه، اولین سئوالی که در ذهن خواننده ایجاد می‌شود این است که چرا «آذربایجانی تضمین کننده آزادی، دمکراسی و یکپارچگی برای ایران»؟! آیا تاکنون در جایی گفته شده که آذربایجان عامل عدم آزادی و دمکراسی و یکپارچگی ایران است که اکنون طراحان بیانیه فوق این چنین سراسیمه به «آذربایجانی»ها متوسل شده‌اند؟! سئوال دیگر این است که این‌ها چرا آذربایجان را برای پیش‌برد اهداف تیره و تار خود انتخاب کرده‌اند؟!

در این بیانیه شخصیت‌ها و وقایع تاریخی آذربایجان به طور مکانیکی و بدون توجه به ماهیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها در کنار هم چیده شده‌اند. از «مادها»، «زرتشت‌ها و آتروپات‌ها»، «سرخ جامگان» و «خرمدینان»، «بابک خرم‌دین»، «شاه اسماعیل» تا «ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی»، «تقی زاده‌ها»، «کسروی‌ها» و...

بی‌شک این روشنفکران تاریخ نویس ما، به تاریخ و واقعیت‌های آن و کمکش و منافع طبقات مختلف آگاهی دارند اما، چرا این صفاها را به می‌ریزند و آدمکشان و شاهان قداره‌بند را با انسان‌ها مبارز در یک جا قرار می‌دهند سیاستی آگاهانه و شناخته شده است: در طول تاریخ بورژوازی همواره تاریخ را جعل و تحریف کرده است. یعنی در طول تاریخ هر جا که منافع بورژوازی ایجاب کرده است مرز جنش‌ها و شخصیت‌ها را به هم ریخته تا با گل آلود کردن آب ماهی خود را بگیرد و اهداف سیاسی و اجتماعی خود را پیش ببرد. در این بیانیه هم‌چنین روحیه شوینیسیم ایرانی موج می‌زند.

نویسندگان بیانیه در ادامه آن می‌نویسند: «جنین قومی» با چنان فرزندان و افتخاراتی، نه می‌تواند کشور عزیز خود ایران را در خطر جنگ و نابودی ببیند و خاموش نشیند و نه می‌تواند تهمت واپس‌گرایی و ننگ تروریستی را بیش از این تحمل کند.

در افکار نویسندگان این بیانیه، جامعه ایران، هنوز دوران قوم و قبیله را پشت سر گذاشته است و لابد طراحان آن نیز خود را زعمای «قوم» به حساب می‌آورند.

جامعه ایران، مانند هر جامعه بشری، جامعه‌ای است که در آن روابط و مناسبات سرمایه‌داری حاکم است و در چنین جوامعی دیگر قوم و قبیله و روسای قبیله منسوخ شده‌اند. و مبارزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جاری در آن طبقاتی است و شهروندان جامعه نیز بنا به موقعیت اقتصادی و اجتماعی و تفکراتشان خود را متعلق به یکی از دو طبقه اصلی جامعه، یعنی طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر می‌دانند. هر چند به نظر می‌رسد که نویسندگان بیانیه فوق در حال زندگی می‌کنند اما افکارشان به جامعه دوران پیشاسرمایه‌داری و فنودالیسم ایران تعلق دارد.

در ادامه این بیانیه و در غیاب مردم آذربایجان و به وکالت غیابی از آن‌ها آمده است که:

«برای همین است که ما آذربایجانی‌ها بر می‌خیزیم تا:

"استقلال، تمامیت ارضی و یکپارچگی میهن‌مان" را، که این رژیم فتنه‌جوی بر آستانه سقوط کشانده، حفظ کنیم و نام پر افتخار خاستگاه حقوق بشر که توسط "کوروش کبیر" بنیان نهاده شده است از ننگ تروریستی و محور شرارت پاک سازیم.

در این پیکار ملی و میهنی

دست پر توان خود را به سوی همه مردم ایران، به ویژه آذربایجانی‌ها و سازمان‌ها، احزاب، گروه‌ها، لایه‌ها و افراد مستقل با هر باور و گرایش، دراز می‌کنیم.»

در این جا دم خروس بیرون می‌زند و آشکار می‌شود که طراحان اصلی این بیانیه، گروهی از طیف سلطنت-طبان هستند که از یک سو قصد دارند احساسات ناسیونالیستی آذربایجانی‌ها را در جهت سیاست‌های خود تحریک کنند و از سوی دیگر، در مقابل رقبای گروه‌های آذری که طرفدار جمهوری آذربایجان و جمهوری ترکیه

هستند عرض اندام کنند. اما بند ناف سیاسی هر دوی این گروه‌ها، به سیاست‌های آمریکا و عملکرد آن در خاورمیانه وصل است.

طراحان این بیانیه که با عنوان «شورای موقت جنبش آذربایجان...»، اعلام موجودیت کرده‌اند اسامی ۲۸ نفر در زیر آن گنجانده‌اند. شاید همه امضاء کنندگان این بیانیه سلطنت‌طلب نباشند اما آن‌ها از چه طریقی و به چه روشی امضاء خود را زیر آن گذاشته‌اند تاثیر چندانی در اصل ماجرا نمی‌دهد. برای مثال، این بیانیه را هنرمندان معروفی همچون اسماعیل خویی و بهروز وثوقی امضاء کرده‌اند. و هم زرتشت ستوده، فاشیستی که هر هفته در رادیویی در استکهلم به نام «سخن هفته» در دفاع از رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه نطق می‌کشد و هر آنچه در ماهیت‌اش است نثار مردم آزادی‌خواه و چپ و انقلابی و کمونیست‌ها می‌کند. او، رسماً و صریحاً خود را طرفدار هیتلر معرفی کرده است. وی، در یکی از برنامه‌های رادیو سخن هفته صریحاً گفته است که در جنگ جهانی دوم اگر شوروی شکست می‌خورد به نفع پادشاه ایران بود. چرا که رضا شاه بر سر قدرت می‌ماند، بنابراین آرزو می‌کرد که در جنگ جهانی دوم سر بر تن شوروی نباشد و آلمان هیتلری در این جنگ پیروز شود. یا سبهد حسن مدرس، یکی دیگر از امضاء کنندگان این بیانیه از «جان نثاران» اعلیحضرت بوده است. بی‌جهت نیست از موقع انتشار این بیانیه، رادیو سخن هفته در این مورد معرکه‌گیری داغی راه انداخته است. خوشبینانه‌ترین تعبیر می‌تواند به این شکل باشد که شاید این دوستان هنرمند ما، از کم و کیف مضمون بیانیه و یا چه کسانی آن را امضاء می‌کنند توجهی نداشته‌اند.

امروز خواست احیای سلطنت در ایران، علاوه بر یک خواست غیرعملی، خواستی ارتجاعی و واپسگراست. در کشورهای که سلطنت در آن‌ها به تاریخ پیوسته است هرگز تاکنون طیف‌های سلطنت‌طلب موفق نشده‌اند مجدداً سلطنت را احیا کنند. چه در اروپای شرقی پس از فروپاشی شوروی، و چه حتی در افغانستان پس از اشغال نظامی این کشور توسط نیروهای نظامی آمریکا و متحدانش. ظاهر شاه را از ایتالیا به افغانستان آوردند تا سلطنت را احیا کنند اما هنگامی که ظاهر شاه در یک جلسه سران این کشور مساله احیای سلطنت را مطرح کرد با آن چنان مخالفت شدیدی روبرو شد که مجبور گردید بلافاصله حرف خود را پس بگیرد.

مردم ایران در سال ۱۳۵۷، حکومت سلطنتی را با امید و آرزوی برپایی حکومتی عادلانه و آزاد سرنگون کردند اما در مقابل سرکوب‌های خونین حکومت اسلامی شکست خوردند. بدین ترتیب، مردم ایران تجربه دو حکومت پهلوی و حکومت اسلامی را دارند و اکنون اکثریت مردم ایران عزم کرده‌اند که حکومت اسلامی را نیز به کنار حکومت پهلوی در گورستان تاریخ بفرستند و حکومتی به وجود آورند که در آن احترام به حرمت و موجودیت و همه حقوق انسانی بالاتر از هر منفعت و مصلحت و اولویت حکومت قرار گیرد.

گروه‌هایی از نوع «شورای موقت آذربایجان» و یا «جنبش بیداری آذربایجان»، کوچک‌ترین ربطی به منافع و مبارزه مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب و کارگر و زحمت‌کش آذربایجان ندارند و هیچ جایگاهی نیز در نزد مردم آذربایجان ندارند. امروز مردم آذربایجان و نقاط دیگر ایران، به ویژه تهران ۱۲ میلیونی آن‌چنان در هم تنیده‌اند که جدا کردن آن‌ها از همدیگر امکان‌پذیر نیست و یا تحمیل این چنین سیاست جنایت‌کارانه‌ای با پاکسازی ملی و نسل‌کشی خونین همراه خواهد شد.

از سوی دیگر، چه در دوران حکومت شاهنشاهی و چه در دوران حکومت اسلامی، شهروندان غیر فارس جامعه ایران، حتی از ابتدایی‌ترین حق انسانی خود، یعنی استفاده از زبان مادری خود محرومند. هر کسی هم خواهان آزادی زبان مادری شده است چه در حکومت سلطنتی و چه در حکومت اسلامی، به عنوان تجزیه‌طلب تحت تعقیب پلیسی، زندان و شکنجه قرار گرفته است. در حالی که نویسندگان بیانیه‌های این جنبش، نخست به «تمامیت ارضی ایران» قسم می‌خورند، سپس به چالپلوسی درباره این «اقوام؟!» متوسل می‌شوند.

مسلم است که اتحاد و همبستگی بین «ملل» گوناگون باید براساس روابط و مناسبات محترمانه و برابر و انسانی و داوطلبانه باشد نه براساس زور و سرکوب و کشتار.

اساساً در طول سال‌های اخیر، طیف‌های سلطنت‌طلبان با تغییر سیاست‌های دولت آمریکا در قبال ایران، سایست‌هایشان کند و تند می‌شود. به دلیل این که ناچارند همواره سیاست‌های خود را با سیاست‌های دولت آمریکا منطبق سازند. از این رو، آن‌ها همواره دچار سرگیجه سیاسی می‌شوند و هر از چند گاهی بیانیه‌ها و منشورها و گروه‌هایی را اعلام می‌کنند که فقط مصرف کوتاه مدت و نمایشی دارند. این بیانیه را نیز در این راستا مورد ارزیابی است و نباید زیاد جدی گرفت. زیرا مردم آزادی‌خواه و در پیشاپیش همه کارگران و کمونیست‌های آذربایجان آن‌قدر هوشیار و آگاه هستند که چنین ترفندی‌هایی را خنثی کنند و نگذارند خاک به چشم توده‌های مردم پاشیده شود.

هشتم آوریل ۲۰۰۸